



خانقاه و مسکین خانه براق بابا (۶۵۵-۷۰۷ ه.ق)، در سلطانیه

مهدی افضلی^۱

ابوالفضل افضلی^۲

چکیده:

در اوج شکوفایی فرهنگ و هنر در عصر ایلخانان یکی از نهادهایی که سهمی بایسته در این تحولات فرهنگی و هنری داشت، مدارس و خانقاه‌های جدیدالتأسیس این دوره بودند. از جمله مهمترین مدارس و خانقاه‌های این دوره، مدارس سلطانیه می‌باشند، که در دوره‌ی انتخاب این شهر به عنوان پایتخت ایران، تأسیس و با همت علما و مشاهیری که به دعوت سلطان مغول به این شهر دعوت شده بودند رونق گرفت و تا مدت‌ها به فعالیت خود ادامه دادند. این علما و بزرگان در مدت حضور خود در این مراکز اقدام به آموزش شاگردان و مریدان متعدد و تألیف آثار ارزشمندی نمودند. هم اکنون یکی از بناهای به‌جامانده از شهر باستانی سلطانیه مجموعه‌ای شامل "مقبره‌ی شیخ براق" یا "چلی اوغلو" است که در کنار این بنای آرامگاهی، خانقاهی مربوط به همین دوره وجود دارد که آرامگاه براق بابا (۶۵۵-۷۰۷ ه.ق)، صوفی مشهور عصر ایلخانان می‌باشد که برای تبلیغ طریقت بکتاشیه از آناتولی به سلطانیه آمد و بعد از کشته شدنش، به یادبود

۱. عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد زنجان؛ عضو انجمن تاریخ و فرهنگ زنجان

۲. کارشناس ارشد معماری، دانشگاه هنر اسلامی تبریز



وی و با حمایت اولجایتو خانقاهی توسط مریدانش در این شهر برپا گردید. در این مقاله سعی شده است ضمن آشنایی با براق بابا به معرفی خانقاه موجود در این مجموعه پرداخته شود.

واژگان کلیدی:

سلطانیه، اولجایتو، شیخ براق بابا، بکتاشیه، براقیه

۱. مقدمه

اولجایتو یا اُلجایتو، سلطان غیاث‌الدین محمد خدابنده (۶۸۰ - رمضان ۷۱۶ هـ)، دومین یا سومین پسر ارغون خان از اروک خاتون در جایی میان مرو و سرخس متولد گردید (کاشانی، ۱۳۸۴: ۷، ۱۶؛ همدانی، ۱۳۷۳: ۲/ ۱۱۵۳؛ مستوفی، ۱۳۶۴: ۶۰۶). اولجایتو در ۶۸۲ هـ همراه برادرش غازان از سوی پدر به فرمانروایی خراسان گمارده شد و امیر نوروز مقام اتابکی آن دو را برعهده گرفت (ابوالفدا، ۱۹۶۱: ۳۳/۷؛ مقریزی، ۱۹۴۱: ۱(۳)/۷۱۴). در زمان فرمانروایی غازان خان (حک. ۶۹۴ - ۷۰۲ هـ)، بنابر سنت ایلخانان، اولجایتو در مقام ولایت‌عهدی، امارت خراسان یافت (کاشانی، ۱۳۸۴: ۱۰؛ حافظ ابرو، ۱۳۵۰: ۶۳). او پس از مرگ برادرش غازان خان، در پانزده ذیحجه‌ی سال ۷۰۳ هـ در اوجان در نزدیکی بستان‌آباد بر تخت نشست (اقبال آشتیانی، ۱۳۶۴: ۳۱۰).

اولجایتو سرانجام در ۷۰۹ هـ که به بغداد رفت، رسماً مذهب شیعه اختیار کرد و فرمان داد به جای خلفای راشدین به نام امامان شیعه سکه و خطبه کنند و در همانجا، علامه‌ی حلی، بزرگ‌ترین دانشمند شیعی آن عصر، به حضور ایلخان راه یافت و از آن پس ملازم او شد (کاشانی، ۱۳۸۴: ۹۹-۱۰۱). علامه‌ی حلی، تعدادی از آثارش از جمله: "منهاج الکرامه و نهج الحق" را به نام اولجایتو نوشت و به او تقدیم کرد. دو سال بعد، در ۷۱۱ هـ پس از آنکه تاج‌الدین أوجی و پسرش به اتهام همکاری با خواجه سعدالدین وزیر، به فرمان اولجایتو کشته شدند، نفوذ شیعیان نیز در دستگاه ایلخانان کاهش یافت (مستوفی، ۱۳۶۴: ۶۰۸). اولجایتو در واپسین روزهای زندگی مذهب شیعه را ترک گفت و به مذهب اهل سنت بازگشت و فرمان داد به نام خلفای راشدین سکه بزنند و خطبه بخوانند (وصاف، ۱۳۳۸: ۶۱۶).

۲. سلطانیه

مغولان پس از استقرار در ایران، دشت وسیع و سرسبز سلطانیه‌ی کنونی را برای شکار و گذران



ییلاق انتخاب کردند. به این ترتیب این محل "فتقور اولانگ" یعنی "شکارگاه شاهین" نامیده می‌شد. اوج شکوفایی این شهر در ابتدای سده‌ی هشتم و در زمان فرمانروایی اولجایتو (حک. ۷۰۳-۷۱۶ هـ) هنگامی که پایتخت ایلخانیان از تبریز به شهر نوبنیاد سلطانیه منتقل شد می‌باشد (اقبال آشتیانی، ۱۳۶۴: ۳۱۰). او با شایستگی کارهای عمرانی برادرش غازان را پی گرفت و از هنرمندان پشتیبانی کرد. یکی از مهم‌ترین کارهای عمرانی اولجایتو، تکمیل و توسعه‌ی شهر سلطانیه بود (وصاف، ۱۳۳۸: ۴۷۷). وی از سال ۷۰۳ هـ کار ساخت شهر را از آغاز و در سال ۷۱۰ هـ کار ساختمانی شهر سلطانیه پایان گرفت (اقبال آشتیانی، ۱۳۶۴: ۳۰۹-۳۱۰). برای انجام این کار بسیاری از هنرمندان، صنعت‌گران و بازرگانان را به این شهر کوچاند و این محل، از این پس سلطانیه (شاه‌نشین) نام‌گذاری گردید. در واقع، همانگونه که غازان خان شب تبریز را در عصر حکومت خود به عنوان مقبره‌ی خود بنا نمود، اولجایتو "گنبد سلطانیه" را به عنوان مقبره‌ی خود ساخت که از شاهکارهای معماری آن دوره محسوب می‌شود. این شهر پس از تبریز بزرگ‌ترین شهر ایلخانان گردید. در ساختن پایتخت جدید امرا و وزرای اولجایتو نیز هر کدام به سهم خود شرکت کردند (همان: ۳۱۰).

ابوالقاسم کاشانی (۱۳۸۴، ص ۲۲۷-)، پایان کتاب خویش را به شرح کارها و ویژگی‌های اخلاقی اولجایتو و نقل داستان‌هایی از زندگی او اختصاص داده است. گرچه سخنان ابوالقاسم کاشانی که شیعه مذهب و مورد حمایت سلطان بود، در ستایش ایلخان مبالغه‌آمیز می‌نماید، اما بیشتر نویسندگان تأکید دارند که اولجایتو به آبادانی و سازندگی مملکت سخت عنایت داشت (برای نمونه، نک: آملی، ۱۳۷۵: ۲/ ۲۵۷-۲۵۸؛ مستوفی، ۱۳۶۴: ۶۰۷؛ حافظ ابرو، ۱۳۵۰: ۶۸-۶۹). اولجایتو در ساخت سلطانیه به ابنیه‌ی مذهبی توجه داشت. او مساجد، خانقاه‌ها، دارالقرآن، و دارالحديث در این شهر ساخت. از جمله، به ساخت دارالسیاده در سلطانیه همت گمارد (ر.ک: خواندمیر، ۱۳۳۳: ۱/ ۳؛ کاشانی، ۱۳۸۴: ۹۰-۹۵).

هر بنای مذهبی تأثیرات فرهنگی و مذهبی خاص خود را دارد. دارالسیاده نیز اینچنین بود. این بنا که اساس آن بر احترام به سادات و خدمت‌رسانی به ایشان قرار داشت، مرکز فعالیت‌های دیگری نیز بود. این کارکردها را می‌توان به دو دسته‌ی کارکردهای فرهنگی و خدمت‌رسانی به سادات تقسیم کرد. با توجه به منابع تاریخی، اینگونه نبود که تنها در دارالسیاده به سادات خدمت‌رسانی شود. در کنار این امر مهم، برنامه‌های منظمی در تشکیل مجالس وعظ و منبر با حضور علمای



بزرگ در دارالسیاده ریخته می‌شد؛ مثلاً، "کمال‌الدین حسین واعظ"، که عالمی بزرگ در عصر خود بود، هر صبح جمعه در دارالسیاده‌ی هرات به وعظ مشغول بود (خواندمیر، ۱۳۳۳: ۴/۳۴۵). توجه به علم و دانش در اسلام آنقدر بود که در طی سده‌های متمادی، مسلمانان در کنار حضور در ابنیه‌ی مذهبی، به ویژه مساجد، در کنار عبادت، به علم‌آموزی توجه ویژه‌ای داشتند، تا جایی که در گذشته، حوزه‌های علمیه و مراکز علمی دیگر در کنار مساجد ساخته می‌شد. پس از ساخت دارالسیاده، در کنار توجه به امور مذهبی، به کسب دانش و تشکیل جلسات درس نیز عنایت می‌شد. در منابع، گزارش‌های متعددی بر این امر وجود دارد که علمای بزرگ مجلس درسی در دارالسیاده داشته‌اند. هدف از ساخت دارالسیاده در وهله‌ی اول، خدمت‌رسانی به سادات بود، ولی با گذر زمان، کارکردهای دیگری نیز پیدا کرد. فعالیت‌های فرهنگی همچون برگزاری جلسات وعظ و تدریس در این بناها از آن جمله است که این مراکز را به بناهای فرهنگی تبدیل کرد (یعقوبی، سامانی، منتظری مقدم، ۱۳۹۳: ۱۲۷-۱۲۸).

۳. نهضت باباییه و طریقت بکتاشیه

"باباییه" یا "بابایی"، عنوان نهضتی دینی / اجتماعی است که در نیمه‌ی نخست سده‌ی هفتم هجری همزمان با یورش مغولان، در آناتولی و قلمرو سلاجقه‌ی روم ایجاد شد. بنیان‌گذار این طریقت مردی علوی مذهب به نام بابا الیاس است که از خراسان به آناتولی مهاجرت کرد و در روستای چات در حوالی آماسیه زاویه‌ای اختیار کرد و به تبلیغ در میان مردم پرداخت. بر اثر مهاجرت ترکمانان که از پیش روی مغولان می‌گریختند و به آناتولی می‌آمدند و به سبب کشمکش‌ها و بحران‌های اقتصادی ناشی از آن، آناتولی روی به نابسامانی داشت و بخشی از آن، به دلیل تفاوت‌های شیوه‌ی زندگی اجتماعی و اقتصادی شهری و کوچ‌نشینی میان سلاجقه‌ی ساکن در آناتولی و ترکمانان بود که از شرق می‌آمدند (متیکا، ۱۳۶۸: ۱۲؛ رئیس‌نیا، ۱۳۶۱: ۱۵). مؤسس این جنبش با رفتار توأم با زهد و ورع خود به جذب قلوب ترکمانان پرداخته بود و کردار او در پارسایی و پرهیزگاری به جایی رسید که اهالی از زن و مرد "بسته‌ی بندکمند اعتقاد و بنده‌ی مقصود و مرام او شدند" (ابن‌بی‌بی، ۱۹۵۶: ۴۹۸ - ۴۹۹). با بالا گرفتن کار رهبر جنبش در اطراف آماسیه، او مریدان و خلیفه‌های خود را برای تبلیغ به اطراف گسیل داشت. بیشتر گردآمدگان در اطراف فرستادگان وی به خصوص بابا اسحاق، علویان تهی‌دست بودند (رئیس‌نیا، ۱۳۶۱: ۱۶).



در سال ۶۳۸ هـ شورشیان بابایی به سیواس تاختند و این شهر را غارت کردند و غنایم فراوانی به دست آوردند. باباییان پس از غارت سیواس از آنجا روی به توقات و آماسیه نهادند (ابن بی‌بی، ۱۹۵۶: ۵۰۱). سلطان غیاث‌الدین کیخسرو سلجوقی به مقابله با آنها پرداخت و به کمک فرنگیان به باباییان تاخت و آنها را به سختی شکست داد و بسیاری از آنان کشته شدند (ابن عبری، ۱۴۰۳: ۴۳۹-۴۴۰).

درباره‌ی عناصر فکری نهضت بابایی، مؤلفان همگی اشاره می‌کنند که این جنبش رنگی از تشیع داشت که بابالیاس از زادگاهش خراسان با خود آورده بود و البته ظاهر صوفیانه هم به خود گرفته بود. اولین و آخرین مقصد این جنبش تحقق بخشیدن به یک هدف سیاسی مشخص بود، یعنی بالابردن موقعیت ترکمانان و استقرارشان در وطن جدید و تأسیس دولتی برای آنان به رهبری پیشوایان معنوی نوین (شیبی، ۱۹۸۲: ۳۳۵/۲). بعد از سرکوب جنبش بابایی، یاران بابالیاس از ولایت‌های سیواس و توقات و آماسیه به ولایت قیرشهر (در مرکز آناتولی) که "حاجی بکتاش ولی" در آن اقامت داشت، مهاجرت کردند و در اطراف خانقاه وی گرد آمدند و طریقت بابایی به تدریج در طریقت بکتاشیه ادغام شدند (رئیس‌نیا، ۱۳۶۱: ۲۱).

بکتاشیه از طریقت‌های صوفیه‌ی آسیای صغیر می‌باشد که از سده‌ی ششم در این منطقه شکل گرفته و در سایر مناطق گسترش یافته است. بکتاشیان خود را مسلمان و شیعه می‌دانند. آنان به وحدانیت خدا، نبوت محمد(ص) و ولایت علی(ع) معتقدند؛ اما این سه را در تثلیثی شبیه به تثلیث مسیحی می‌نگرند. غالب منابع تحقیق درباره بکتاشیان به التزام نداشتن آنان به احکام شریعت و ترک نمازهای یومیه و روزه رمضان و سایر عبادات، اشاره کرده‌اند. این امر، یکی از وجوه اختلاف این طریقت با شیعه‌ی اثنی عشری است (مشکور، ۱۳۸۷: ۱۰۶).

تاریخ طریقت بکتاشیه به شخصی به نام حاجی بکتاش ولی باز می‌گردد که زندگی او در منابع مختلف آمیخته با افسانه‌ها و حکایت‌های اغراق‌آمیز است. وی ظاهراً از جمله صوفیان ترکمن خراسانی معروف به "بابا" بوده که از پیروان احمد یسوری بودند، و در سده‌ی ششم هجری همراه موج مهاجران ترکمنی از شرق به آسیای صغیر آمدند. حاجی بکتاش پس از سفر به نقاط مختلف این سرزمین، سرانجام در روستایی در نزدیکی قیرشهر ساکن شد و به تدریج در میان قبایل ترکمن اطراف پیروانی یافت. با افزوده شدن بر شمار مریدانش، اندک اندک طریقتی با اعتقادات ویژه، بنیان نهاد که در ابتدا دارای آئین‌های ساده‌ای چون استفاده از شمع در مراسم، یک وعده غذایی



آئینی، مجلس سماع و نیز تراشیدن موی سر، پوشیدن کلاه "الفی تاج" و تکبیر گفتن در مراسم پذیرش تازه واردان بود. در سده‌های بعد این آیین‌ها، صورت منسجم‌تر و مفصل‌تری یافت. پیروان طریقت بکتاشیه در پنج گروه عاشق، محب، درویش، بابا و خلیفه جای می‌گیرند. "عاشق" مرد یا زنی است که متمایل به این طریقت و علاقمند به ورود به آن باشد. "محب" کسی است که در مراسم رسمی ورود به طریقت شرکت کرده و در آن پذیرفته شده است. محب می‌تواند در مراسم مختلف این طریقت شرکت کند و پس از گذراندن آموزش‌های لازم و پیشرفت در مراتب سلوک در مراسمی با عنوان "وقف وجود" به مرتبه‌ی "درویش" ارتقا یابد. درویش‌ها اجازه دارند که کلاه مخصوص طریقت یا "تاج" بر سر بگذارند. آنان معمولاً بیشتر وقت خود را زیر نظر "بابا"ها و صرف رسیدگی به امور مختلف تکیه می‌کنند. "خلیفه" بابا را از میان درویشان انتخاب می‌کند و هر بابا مسئولیت آموزش و نظارت بر سلوک درویشان و محبان را دارد؛ و ممکن است مجرد یا دارای همسر باشد. در بسیاری از موارد در صورتی که بابا، فرزند پسری داشته باشد مقام بابایی به طور موروثی به او منتقل می‌شود. باباها دستاری سفید(یا سبز ویژه سیدها) به دور تاج خود می‌پیچند (ایرانیکا^۱؛ ۱۹۶۲: ۱۲۱/۵؛ اینالچیک^۲؛ ۲۰۱۰: ۱۸۸ - ۱۸۹؛ برج^۳؛ ۱۹۶۵: ۱۶۱-۱۶۲). در مرتبه‌ای تقریباً هم‌سنگ درویشان "مجردان" قرار دارند. اینان با شرکت در مراسم خاصی، سوگند تجرد یاد می‌کنند و گوشواری به نام "منقوش" به گوش می‌آویزند. عده‌ای رسم تجرد در این طریقت را متأثر از قلندریه و برخی آن را برگرفته از تجرد، و رهبانیت مسیحی می‌دانند (پاکالین^۴؛ ۱۹۸۳: ۱۱۹/۱؛ برج، ۱۹۶۵: ۱۶۴-۱۶۵). بالاترین مرتبه در میان بکتاشیان از آن خلیفه است.

جریان تحول طریقت بکتاشیه با نام دو تن یکی "ساری سالتق"، از مریدان حاجی بکتاش، و دیگری "سیدعلی سلطان" از "ابدالان" پیوند خورده است. ساری سالتق شخصیتی تاریخی داشته و ظاهراً یکی از درویشان مبلّغ بوده است که حاجی بکتاش به نقاط مختلف می‌فرستاده است. ساری سالتق نیز پس از خلیفه‌گی بر طریقت بکتاشیه اقدام به ارسال مبلغان به سایر مناطق به‌خصوص مناطق تحت نفوذ ایلخانان و مناطق مرکزی ایران نمود.



۴. براق بابا

نام اصلی براق بابا مشخص نیست و در رابطه با خاستگاه و خاندان وی در منابع جدید و قدیمی مطالبی آمده که در استفاده از آنها باید جانب احتیاط را از دست نداد. در یکی از تاریخ‌های عثمانی - که به اسم سلطان مرادخان عثمانی نوشته شده - آمده است که براق بابا یکی از دو فرزند عزالدین کیکاووس، از سلاجقه‌ی روم (حک ۶۴۳ - ۶۵۵ هـ) می‌باشد که در اواخر عمر پس از درگیری‌هایی به دست واسیلیوس، امپراتور بیزانس اسیر شده است. هنگامی که عزالدین کیکاووس به یاری قتلخ ملک از قلعه‌ای که در آن محبوس بود، گریخت، دو فرزند خود را در آنجا بر جا گذاشت. براق بابا نخست زیر نظر "بطریق روم" آموزش یافت و به دین مسیحیت گروید؛ اما بعد در روزگار جوانی، به "ساری سالتق" (که در آن زمان از مشایخ سلسله‌ی بابایی بود)، پیوسته، اسلام آورد و از مریدان او شد و از جانب او لقب براق یافت (گولپینارلی^۱، ۱۹۶۱: ۳۷؛ آق‌سرای، ۱۳۶۲: ۷۵؛ کیل^۲، ۲۰۰۹: ۳۶ / ۱۵۰-۱۴۷؛ ویتک^۳، ۱۹۵۲: ۶۵۸-۶۵۹).

در روایت‌های دیگر، براق بابا را تنها از خانواده‌ای اشرافی و ثروتمند دانسته‌اند و به شاهزادگی او اشاره نکرده‌اند (ابن تغری بردی، ۱۹۶۳: ۲۴۷/۳؛ العسقلانی، ۱۹۶۶: ۴/۲). در واقع تنها پیوند قاطعی که میان عزالدین کیکاووس و براق بابا می‌توان یافت، آن است که عزالدین در سال ۶۵۵ هـ به شهر توقات (بین قونیه و سیواس در آناتولی) گریخت (نک: لین‌پول، ۱۳۸۹: ۱۳۸؛ زامباور، ۱۴۰۰: ۲۱۸) و براق بابا نیز در همان سال، در همان شهر به دنیا آمد (ابن تغری بردی؛ العسقلانی، همانجاها) و نسبت "رومی" وی نیز از همین جا است.

اگر چه تاریخ آغاز ارادت براق بابا به ساری سالتق مشخص نیست، اما با توجه به اینکه در برخی منابع، براق الکریمی نامیده شده است می‌توان حدس زد که به هنگام اقامت شیخ‌اش در کریمه به وی انتساب یافته است (کاوندی، احمدوند، مؤمنی‌زاده، ۱۳۸۹: ۷۴). از قرار معلوم شهرت براق بابا به زمان حضورش در خدمت شیخ خود باز می‌گردد. وی سراسر آناتولی را گشت و موفق شد به میان جنگجویان مغول و محفل حاکم ایلخان، راه یابد (ثبوتی، ۱۳۷۷: ۴۴؛ افلاکی، ۱۳۶۲: ۸۶۰). وی در تاریخی نامعلوم از ساری سالتق جدا شد، ولی در آن هنگام وی چندان شهرت یافته بود



که چون به ایران سفر کرد، در دربار غازان خان (حک ۶۹۴ - ۷۰۳ هـ)، حکمران ایلخانی، مورد لطف و توجه او قرار گرفت. آنچه از منابع عرب زبان برمی آید، آن است که براق بابا در تاریخی ناپیدا به دربار ایلخان در تبریز وارد و در کسوت شیخی به عنوان نماینده‌ی غازان خان برای دیدار با الملک الناصر (سلطان مملوک) به دمشق رهسپار شده است (ابن تغری بردی، ۱۹۶۳: ۱۶۷/۷ و ۱۶۹؛ صفدی، ۱۴۱۸: ۶۸۱/۱ و ۱۰۶/۱۰، ذیل مدخل). این نکته از آن جهت شایان توجه است که در دوره‌ی غازان خان به سبب لشکرکشی‌هایی که به مصر و شام انجام می‌گرفت، سفیرانی نیز به آن سرزمین‌ها گسیل می‌شد. بعضی از منابع این سفر را سال ۷۰۶ هـ ذکر کرده‌اند. به طوری که به گفته‌ی ذهبی، براق بابا در آن روزگار حدود چهل سال داشت (ذهبی، ۱۴۰۵: ۱۳). در حالی که غازان خان در سال ۷۰۳ هـ در ایران از دنیا رفته است و در همان سال اولجایتو به حکومت رسیده است. بنابراین اگر این سفارت از سوی غازان خان صورت گرفته باشد، می‌بایست پیش از مرگش بوده باشد. به همین دلیل، سخن ابن تغری بردی که آمدن شیخ براق را به دمشق، در سال ۶۹۸ هـ یعنی هم‌زمان با سال‌های واپسین حکومت غازان خان بیان کرده است، درست‌تر باشد (ابن تغری بردی، ۱۹۶۳: ۱۶۹/۷).

به هر صورت، براق بابا با صد تن از مریدانش با نامه‌ای از سلطان ایلخانی، نزد ملک ناصر به شهر دمشق رفت (صفدی، ۱۴۰۰: ۱۰۶/۱۰-۱۰۷؛ دواداری، ۱۴۰۲: ۱۵۰/۹؛ ابن تغری بردی، ۱۹۶۳: ۱۶۹/۷). افرم که از دوستان صوفیه در آن ناحیه بود، قاضی قطب‌الدین ابن شیخ سلامیه، ناظر سپاه را به قابون فرستاد تا از حال این گروه جويا شود و به وسیله‌ی او مبلغ دو هزار درهم به براق بابا پیش کش کرد (صفدی، ۱۴۱۸: ۶۸۱/۱-۶۸۲؛ العسقلانی، ۱۹۶۶: ۵/۲-۶؛ ابن طولون، ۱۴۰۱: ۳۲۰/۱-۳۲۱). گفته‌اند: از براق بابا نزد افرم کراماتی ظاهر شد و به همین سبب، افرم هدایایی تقدیم او کرد (صفدی، ۱۴۰۰: ۱۰۶/۱۰-۱۰۷؛ ابن طولون، ۱۴۰۱: ۳۲۰/۱؛ مساح، ۱۳۶۷: ۱۱/۶۳۰-۶۳۱).

وضع ظاهری این گروه از صوفیان که با او به شام درآمدند، چندان شگفت بود که صفدی به وصف یکی از ایشان پرداخته، و سراج‌الدین محار در قطعه شعری به تفصیل وضع ایشان را وصف کرده است (صفدی، ۱۴۱۸: ۲۲۵/۱-۲۲۶، صفدی، ۱۴۰۰: ۱۰۷/۱۰-۱۱۰؛ ابن تغری بردی، همانجا). از این گذشته، بر پایه‌ی منابع عرب زبان، براق بابا آهنگ سفر به مصر را نیز داشته است، اما به دلیل میسر نشدن این سفر، ناگزیر نزد غازان خان باز گشته است. این دسته از منابع به اشتباه



اعزام براق‌بابا به مصر را در زمان غازان خان و در سال‌های متفاوتی از جمله ۷۰۵، ۷۰۶ و ۷۰۷ هـ ذکر کرده‌اند (صفدی، ۱۴۱۸: ۶۸۱/۱-۶۸۲؛ العسقلانی، ۱۹۶۶: ۵/۲-۶؛ ابن طولون، ۱۴۰۱: ۳۲۰/۱-۳۲۱؛ ابن تغری بردی، ۱۹۶۳: ۲۴۹/۳).

اولجایتو نیز در ترکیب هیأت‌های مختلفی که به جاهای گوناگون می‌فرستاد از براق‌بابا استفاده نمود. چنانکه او را به گیلان فرستاد و همین سفر چنانکه خواهد آمد، به کشته شدن او به دست گیلانی‌ها انجامید. نکته‌ی شایان توجه در منابع مربوط به براق‌بابا، آن است که هیچ یک از آنها به این مأموریت اشاره‌ای ندارند. می‌خواند (۱۳۸۵: ۴۴۰/۵-۴۴۲)، حافظ ابرو (۱۳۵۰: ۱۰-۱۱) و معین‌الدین یزدی در مواهب الهی، (۱/ ۳۸). جریان شورش در سرزمین گیلان و مخالفت امیر دوباج با اولجایتو و فرستادن قتلغ‌شاه به گیلان را یاد کرده‌اند؛ اما هیچ یک نامی از براق‌بابا در فتح گیلان نبرده‌اند. در میان منابع عرب زبان (ابن‌وردی، ۱۹۹۶: ۳۶۳/۲) نیز درباره‌ی کارزار گیلان تنها از سردار سپاه اولجایتو نام برده است و از براق‌بابا سخنی به میان نیاورده است. اما برخی منابع عرب زبان به این مطلب اشاره کرده‌اند (دواداری، ۱۴۰۲: ۱۵۰/۹؛ عینی، ۱۴۱۲: ۴۰۶) و حتی عینی از گفتگوهای براق‌بابا با امیر دوباج حاکم گیلان به تفصیل سخن گفته است (همان، ۴۰۲-۴۰۴ و ۴۲۲-۴۲۳).

هنگامی که گیلان دستخوش آشوب و ناآرامی بود و گیلانیان یکی از فرماندهان ایلخانی به نام قتلغ را در اسارت خود داشتند اولجایتو او را به سرزمین گیلان گسیل داشت تا ظاهراً به تبلیغ آیین تشیع بپردازد. وی به همراهی قطلیجا در این مأموریت کوشش می‌کرد تا موجبات آزادی قتلغ را فراهم آورد، اما چون به حدود لاهیجان رسید، مردم آن سرزمین او را به اتهام جاسوسی به قتل رساندند (اوجاک، ۱۹۹۲: ۶۲/۵؛ صفدی، ۱۴۰۰: ۱۰/۱۰؛ دواداری، ۱۴۰۲: ۱۰۷/۱۰).

ابوالقاسم کاشانی در تاریخ اولجایتو چنین می‌نویسد: "... و شیخ براق روز عید اضحی از مرحله کلیشم از پیش خواجه رشیدالدوله به عزم حضرت اعلی روانه شد و برای قلاووزی و رهنمونی تالشی با خود ببرد و در اندرون گیلان توغل نمود و در آن بیشه‌های چون مار برهم بیچیده و راه‌های پیچاپیچ روان شد و چون به حدود لیاهیجان رسید گروهی گیلکیان برو افتادند و قصد جاننش کردند. گفت ای جاهلان من شیخ براقم و از حج می‌رسم از قصد من شرم و آزرم نمی‌دارید؟ گفتند:



خوش آمدی به پای خود شیخ تاتارا! ما از باری تعالی به دعا ترا می‌خواستیم که برای تیمن و تبرک بکشیم! و چون گریز و گراز در آن سرفراز افتادند و مانند شتر قربانی پاره پاره کردند و هلاک او از جمله ثنوبات درجات و مزید قربات خود داشتند و مریدان او استخوان کشته دیگری را به خیال جثه و گمان پیر او با سلطانیه آوردند و به حکم یرلیغ، قبه عالی بر سر مرقد او ساختند و هر روز مبلغ پنجاه دینار وظیفه و راتبه مریدان او تعیین کردند" (کاشانی، ۱۳۸۴: ۷۰).

بنابراین پس از این واقعه، به گفته‌ی کاشانی مریدان براق‌بابا استخوان شخص دیگری را به گمان اینکه جسد اوست، به سلطانیه آورده، دفن کردند (کاشانی، ۱۳۸۴: ۷۰؛ بناکتی، ۱۳۴۸: ۴۷۵). برخی منابع عربی کشته شدن براق‌بابا را در گیرودار جنگ‌های گیلان آورده‌اند (دواداری، همان؛ عینی، ۱۴۱۲: ۴۰۶). اولجایتو پس از آگاهی از این رخداد که در سال ۷۰۷ هـ رخ داد، ضمن آنکه یک واحد نظامی برای مجازات گیلانی‌ها گسیل کرد، به یادبود براق‌بابا که بسیار دوستش می‌داشت، آرامگاهی در سلطانیه بنا نهاد و در عین حال زاویه‌ای متکی به اوقاف پردرآمد برای درویشان او برپاساخت (بناکتی، ۱۳۴۸: ۴۷۵؛ کاشانی، ۱۳۸۴: ۷۰؛ افلاکی، ۱۳۶۲: ۸۶۲).

۵. طریقت براقیه

با آنکه براق‌بابا اواخر عمر خود را در ایران گذرانید و کشته شد، به نظر می‌رسد که وی همچنان پیروانی با عنوان براقیون در نواحی آناتولی داشته است (اوجاک، ۱۹۹۲: ۶۱/۵-۶۲). در باب عقاید و آراء براق‌بابا و مریدانش در منابع موجود، خاصه منابع عربی اطلاعاتی آمده، و حتی هیأت ظاهری ایشان نیز وصف شده، و گویا همین موضوع دست مایه‌ی طعن و تمسخر مسلمانان شام بوده است (صفدی، ۱۴۱۸: ۶۸۱/۱-۶۸۲؛ ابن تغری بردی، ۱۹۶۳: ۲۴۸/۳؛ العسقلانی، ۱۹۶۶: ۵/۲-۶). از روی همین اوصاف می‌توان دریافت که براق‌بابا و پیروانش به نحوی از "سنت‌های شمنی" پیروی می‌کرده‌اند. با اینهمه، گفته شده است که او و مریدانش هر روز مانند دیگر مسلمانان نماز می‌گزارده‌اند و حتی براق‌بابا محتسبی برای اجرای این فریضه معین کرده بود تا اگر کسی از مریدانش نماز را ترک کند، او را به مجازاتی سخت برساند (صفدی، ۱۴۱۸: ۶۸۱/۱-۶۸۲؛ العسقلانی، ۱۹۶۶: ۵/۲-۶؛ ابن طولون، ۱۴۰۱: ۳۲۰/۱-۳۲۱؛ EI³). هرچند رفتارهایی ناشایست نیز مانند رعایت نکردن روزه‌ی ماه رمضان به براق‌بابا و مریدانش نسبت داده شده است (EI³).



درباره‌ی طریقت براق‌بابا و پیروانش، داوری‌ها و گمانه‌زنی‌های گوناگونی در دست است. برخی آنان را در مسلک حیدریه از گروه قلندریه دانسته‌اند و برخی فرقه‌ی براقیه را منسوب به جنبش بابائیه شمرده‌اند. زیرا جنبش بابائیه در نیمه‌ی اول سده‌ی هفتم و همزمان با یورش مغولان به آناتولی و قلمرو سلاجقه‌ی روم (حک. ۴۰۷ - ۷۰۷ هـ) شکل گرفت و دامنه‌اش به ایران نیز رسید. چنانکه گروهی از طیدقی‌ها (طیدقی‌لار) که منسوب به طیدق‌بابا بوده‌اند، نیز وجود داشته است. این گروه به قراری که الولد الشفیق خبر می‌دهد، مانند دیگر گروه‌های قلندری عامه‌پسند، جزئیات شریعت را چنانکه باید و شاید رعایت نمی‌کردند (اوجاک، ۱۹۹۲: ۶۲/۵؛ EI۳).

افزون بر آن، از آنجا که براق‌بابا با مولانا جلال‌الدین رومی نیز هم عصر بوده است (همانجا)، شاید بتوان او را از مریدان مولوی به حساب آورد. هر چند از رابطه‌ی آنان با یکدیگر، داده‌ای در دست نیست. تنها دانسته‌ای که در این زمینه وجود دارد، آن است که حیران امیرجی چندی برای زیارت مقبره‌ی مولانا رهسپار قونیه شده است (افلاکی، ۱۳۶۲: ۸۶۰/۲-۸۶۲؛ گولپینارلی، ۱۹۶۱: ۱۱۴-۱۱۵، نیز ۴۹-۴۸؛ توران^۱، ۲۰۱۰: ۵۴۶-۵۴۷).

این مطلب احتمال ارتباط طریقتی براق‌بابا را با مولوی زیاد می‌کند. اما قوی‌ترین احتمالی که در این باره می‌توان داد، آن است که چون براق‌بابا مرید ساری سالتق بوده است و او از دروایش ترک و از اولیای بکتاشیه محسوب می‌شود، براق‌بابا نیز از وابستگان بکتاشیه به حساب آید (اوجاک، ۱۹۹۲: ۶۲/۵؛ ایرانیکا، ۱۹۶۲: ۱۵۱/۱۳-۱۵۵).

منابع از شباهت براق‌بابا با شمن‌های مغول حکایت دارد. از آرایش، هیأت ظاهری و آیین‌های براقیون در پرتو منابع عربی داده‌های زیادی داریم (صفدی، ۱۴۱۸: ۶۸۱/۱-۶۸۲؛ العسقلانی، ۱۹۶۶: ۵/۲-۶؛ ابن طولون، ۱۴۰۱: ۳۲۰/۱-۳۲۱؛ EI۳). به نوشته این منابع هنگام مسافرت براق‌بابا و همراهانش که حدود صد نفر بوده‌اند به دمشق، هیأت عجیب و غریب آنان موجب تمسخر و حتی گاه ترس مردم می‌شده است (ابن تغری بردی، ۱۹۶۳: ۱۷۰/۱) و شاعران در بیان شگفتی آن شعر می‌سرودند. آنان جملگی سیلی بسیار بلند داشتند در حالی که موی سر و ریش خود را کاملاً تراشیده بودند و کلاهی نمدی و شاخدار بر سر گذاشته بودند و بر روی کتف براق‌بابا چوگانی بلند با حلقه‌هایی آهنین قرار داشت (همانجا). به نظر می‌رسد هیأت ظاهری و حرکات و



سکنات و رقص‌های آنان باعث شده است متهم به زندقه و دوستی با شیطان شوند و در جاهایی چون مصر و شام آنان را با واکنش‌های ناشایستی روبه‌رو کند. تا آنجا که این واکنش‌ها از حد فراتر رود و کار به اقدامات عملی نیز کشیده شود، چنانکه کلاه‌های شاخدارشان را از سر برمی‌داشتند و سیلشان را موافق سنت کوتاه می‌کردند (همانجا). بدین سان، در پاسخ به این پرسش که چرا به‌رغم آنکه براق‌بابا و مریدانش با واکنش‌های تند در سرزمین‌های مصر و شام روبه‌رو می‌شدند، در نظر مغولان مورد اعتنا و التفات قرار می‌گرفتند، می‌توان گفت مغولان این درویشان را که شبیه به شمن‌های مغول بودند، با خود بیگانه ندیده و احترام آنان را نیز به‌جای می‌آوردند. (EI³) از سوی دیگر، با توجه به ظاهر غیرمعمول آنان، می‌توان احتمال داد که منتسب به فرقه‌ای خاص بوده‌اند. از براق‌بابا رساله‌ای کوچک باقی مانده است به نام "کلمات براق‌بابا". این رساله را که به زبان ترکی قبیچاقی و دربردارنده‌ی کلماتی نامفهوم است، یکی از مریدان وی گردآوری کرده است. جمله‌های مندرج در آن، بیشتر مانند سخنان شمن‌های مغول، مسجع و بیشتر آکنده از رموز نامفهوم است. کتابچه‌ی یاد شده در زمان‌های مختلف از جانب شیوخ قلندری تفسیر شده است و بدین ترتیب شماری شرح کلمات براق‌بابا پدید آمده است که در محفل‌های قلندری دست به دست می‌گردد. (EI³) سال‌ها پس از مرگ براق‌بابا، قطب علوی شرحی بر این رساله به زبان فارسی نوشت (موجود در کتابخانه‌ی ایاصوفیا، شماره‌ی ۳۱۳۵). شارح در این شرح که شانزده صفحه است، ابتدا سخن براق‌بابا را به زبان ترکی نقل و سپس به فارسی با قلمی روان و شیوا شرح می‌کند. قطب علوی در رساله‌ی یاد شده از براق‌بابا به بزرگی یاد کرده و او را از "سرستان شراب محبت و بار یافتگان بارگاه حضرت عزت" خوانده است (نسخه خطی ش، ۳۱۳۵، برگ ۱۹۱). شرح قطب علوی بارها از جمله در سال ۱۹۳۶ م به همراه کتابی از یونس امره چاپ شده است. (EI³) قدیمی‌ترین نسخه‌ی این رساله، در سال ۸۵۳ هـ در اماسیه استنساخ شده است. در این رساله، براق‌بابا و قطب علوی از مطالب بسیاری سخن گفته‌اند از جمله: دوام ذکر، ابن‌الوقت بودن و پرهیز از تسویف، سخن گفتن عارف از جانب حق نه از جانب خود، مراتب عرفا و تفاوت علم علما، اطوار هفتگانه‌ی قلب، حجب نورانی و ظلمانی قلب، تلاش مؤمنان در دنیا برای ایمن شدن از وعید خداوند و نائل شدن به وعده‌ی او، دعوت یهودیان، ترسایان و بی‌دینان به آیین محمدی، افتتاح قصرهای بهشتی بر دل سالک، عظمت تجلی روحانیت بر دیده‌ی دل سالک (مقام التباس) و خطرات این مقام، خطاب هائف غیبی و آگاه ساختن سالک از گرفتار شدن به التباس و غیر



ممکن بودن سلوک بدون رهبر (برای نمونه بنگرید ۱۹۲ - ۱۹۵، ۱۹۷-۱۹۹ نسخه‌ی یاد شده). براق بابا هرچند واپسین سال‌های عمرش را در ایران گذراند، ظاهراً پیروانی با عنوان براقیون در نواحی آناتولی داشته است (اوجاک، ۱۹۹۲: ۶۲/۵). بدین سان، این حقیقت که حیدری‌گری به میزانی زیاد در اواخر سده‌ی هفتم و اوایل سده‌ی هشتم به وسیله‌ی براقیون در آناتولی و تا حدودی ایران نمایندگی می‌شده است، با سندی قطعی قابل اثبات است. (EI³) می‌توان گفت براقیون در ایران تا مدتی در سایه‌ی زاویه خود در سلطانیه و زیر حمایت مغولان، موجودیت خود را نگه داشته‌اند. گفتنی است که آنان در دوره‌ی تیمور (۷۷۱ - ۸۰۷ هـ) موجودیت خود را در ایران با رونق هر چه بیشتر ادامه داده‌اند (کارگر پیشه، ۱۳۸۸: ۲۸۸ و ۲۹۰: EI³).

چنانکه گذشت، پیروان براق بابا که براقیه یا براقیون نامیده می‌شوند، در آناتولی پراکنده بوده‌اند و از متن سنگ قبری متعلق به سال ۷۵۳ هـ چنین برمی‌آید که این فرقه تا میانه‌ی سده‌ی هشتم موجودیت خود را حفظ کرده بودند (اوجاک، ۱۹۹۹: ۶۷ - ۶۹). نیز می‌توان گفت براق بابا و درویشانش تأثیری عمیق در آناتولی از خود باقی گذاشتند، چنانکه احتمال می‌رود بنیانگذار روستایی که امروزه به نام "براق" خوانده می‌شود، همان درویشان براقی بوده باشد. (EI³)

۶. مفهوم براق

نام بَرّاق (= سگ) [baraq] در زبان ترکی قپچاقی میان مغول‌ها و ترک‌های سده‌های هفتم تا نهم هجری نامی معمول بوده است. در وجه تسمیه‌ی براق بابا گفته‌اند که چون وی لقمه‌ی مراد خویش ساری سالتق را بلعید، به او لقب براق دادند. اما این کلمه در مأخذ عربی، به قیاس لفظ عربی بُراق [boraq]، به ضم خوانده شده، و با آن کلمه خلط گردیده است (مثلاً نک: صفدی، ۱۴۰۰: ۱۰۶/۱۰؛ ذهبی، ۱۴۰۵: ۱۳/۴؛ ابن تغری بردی، ۱۹۶۳: ۱۶۹/۸).

واژه بُراق از ریشه "برق" عربی و به معنای "درخشش" یا "آذرخش" است. در سنت اسلامی نام مرکب آسمانی پیامبر(ص) برای معراج یا سیر افلاک، از مکه تا بیت‌المقدس و برعکس، "بُراق" نامیده شده است (طباطبائی، ۱۳۷۴: ۳/۱۳-۲۵). براساس برخی دیگر از باورهای مسلمانان، بُراق، مرکبی با سر یک فرشته و دم یک طاووس تصویر شده است که این تصویر از بُراق در اغلب نگاره‌ها و مینیاتورهای اسلامی مربوط به معراج به کار رفته است. احترام به بُراق و جایگاه وی نزد مسلمانان باعث گردیده که در مفهوم واژه "براقیه" اختلاف به وجود آید.



واژه عربی رفر (تخت و سریر) را نیز به جای براق به کار برده‌اند. اگر چه دهخدا، رفر و براق را دو مرکب پیامبر (ص) در معراج می‌داند و رفر را تخت روانی دانسته که محمد(ص) را به معراج برده است. در روایاتی که اوصاف براق را ذکر کرده‌اند تفاوت‌های بسیاری است و به همین سبب، نمی‌توان تصویر روشنی از این مرکب ارائه کرد. بنابر بیشتر روایات، براق از چهارپایان بهشت و بسیار تندرو است که جثه‌ای کشیده و بزرگتر از درازگوش و کوچکتر از آستر دارد، یالش پرمو و رنگ بدنش سپید و نزدیک ران‌هایش دو بال دارد و در هر گام به اندازه میدان دید خود پیش می‌رود. در دیگر روایات او صورتی چون صورت انسان داشته و مانند انسان قادر به فهم آنچه است که می‌شنود. برخی سبب رنگ سفید براق را، سرعت بیش از حد یا درخشندگی زیاد آن دانسته‌اند.

در روایاتی در مجمع‌البیان اضافه بر توصیف فوق، براق را با دمی چون دم گاو و پاهایی مانند پای شتر و یالی چون یال اسب معرفی می‌کند. به نظر می‌رسد که این بلخی نیز در فارسنامه با توجه به همین روایات، صورت براق را به صورت آدمیان توصیف نموده، با ریش و جعد و تاج بر سر نهاده و اندام چهار دست و پای او همچنان گاو و دنبال او همچون دنب(دم) گاو. و حتی مجسمه‌های سرستون‌های تخت جمشید را، با چهره انسانی و تن و دمی مانند گاو، براق نامیده است.

از عصر اولجایتو به بعد، با الهام از مجسم‌سازی و نگاره‌های افسانه‌های باستان همچون شیر دال، ابوالهول و سانتور و براساس توصیفات ظاهری در روایات، براق نیز در دنیای اسلام به تصویر کشیده شد و به موضوعی محبوب در نقاشی مینیاتورهای ایرانی تبدیل گشت. کهن‌ترین آن را در نسخه‌ای خطی از جامع‌التواریخ نوشته‌ی رشیدالدین فضل‌الله و متعلق به عصر اولجایتو و سال ۷۱۴ هـ (موجود در کتابخانه دانشگاه ادینبرو) می‌دانند.



تصویر شماره ۱: نگاره‌ای از یک نسخه از کتاب جامع التواریخ در سال ۷۱۴ هـ
(محل نگهداری: کتابخانه دانشگاه ادینبورو، شماره MS. Or. ۲۰)؛ برگ ۵۵/ب: کهن‌ترین
تصویر از پیامبر(ص) به همراه بُراق (سبک هنری: ایلخانی)

شیعیان از مجسمه یا تصویر بُراق به عنوان اسب پیامبر(ص) و موجودی فرشته‌گونه و نمادین در ساخت علم برای مراسم عاشورا استفاده می‌کنند. بُراق در ادبیات فارسی و اشعار شعرای پارسی، در معنای اصلی و یا استعاره از اسب و مرکب تندرو یا مرکبی برای سفرهای روحانی به کار برده شده است و یا به صورت ترکیبات کنایی؛ «بُراق جم» و «بُراق سلیمان» کنایه از باد است که تخت سلیمان را جابجا می‌کند. یا «بُراق چهارم فلک» کنایه از آفتاب و «بُراق برق تاز» اشاره به اسب جلد دهنده، نیز ساخته شده است.

محمد جواد مشکور (۱۳۸۷: ۹۹) طریقت براقیه را از غلات شیعه دانسته و به استناد (مشارق الانوار الیقین، ۲۱۱) شعبه‌های آن را واصله، سبائیه، مفوضه، مجسمه، منصوریه، عراقیه، سرافیه، یعقوبیه و غمامیه دانسته است. فرقه‌ی غمامیه اعتقاد داشتند که پروردگار عالم در موسم بهار در پرده ابرها به سوی زمین نزول می‌فرماید و در دنیا طواف می‌کند و باز به آسمان صعود می‌فرماید و طراوت بهار از شکوفه و گل و ریحان و سبزه از آن است. سبائیه برق آسمانی را صوت علی(ع) و رعد را تازیانه‌ی او می‌دانستند (همان: ۳۴۷). فرقه‌ی یعقوبیه معتقد بودند که علی(ع) در میان ابرها به دنیا آمده است (همان: ۴۷۸).



۷. خانقاه یا مسکین‌خانه‌ی براق‌بابا

در منابع تاریخی از وجود خانقاه و مدرسه‌ای وابسته به آن در سلطانیه سخن به میان آمده است (همدانی، ۱۳۵۶: ۱۰۵؛ خواندمیر، ۱۳۳۲: ۴۲۸). هم‌اکنون در پانصد متری جنوب‌غربی گنبد سلطانیه در ابتدای جاده‌ی سلطانیه به قیدار، آثار مجموعه‌ای معروف به "آرامگاه چلبی اوغلی" قرار گرفته است که در بیان محلی به آن کچه‌بورک (به معنی کلاه نمدی) می‌گویند. همانگونه که قبلاً ذکر گردید هنگامی که اولجایتو از قتل براق‌بابا آگاهی یافت به یادبود براق‌بابا که بسیار دوستش می‌داشت، آرامگاهی در سلطانیه بنا نهاد و در عین حال زاویه‌ای متکی به اوقاف پردرآمد برای درویشان او برپاساخت (بناکتی، ۱۳۴۸: ۴۷۵؛ کاشانی، ۱۳۸۴: ۷۰؛ افلاکی، ۱۳۶۲: ۸۶۲).

بعضی از محققان مجموعه‌ی موجود در شهر سلطانیه را به سلطان چلبی منسوب نموده‌اند، در حالی که براساس کتیبه‌ی موجود در خانقاه، این مجموعه متعلق به شیخ براق‌بابا است. در جزر جنوبی ایوان خانقاه سه قطعه کتیبه در بالا و طرفین محراب به خط ثلث جلی نوشته شده و متن قسمت‌های سالم و خوانای آن به این ترتیب است:

"در دولت ایام پادشاه اسلام فرمانروای رب مسک [کون ابوسعید خان] خلدالله ملکه و ارکانه..... شیخ شیوخ آفاق شیخ براق اعادالله علینا..... صاحب معظم افتخار ایران بانی الخیرات خواجه شمس‌الدوله و الدین محمد قزوینی بیرون آورده و وقف خانقاه شمسیه کرده که در قزوین انشاء گردانیده و خیرات..... و شرط کرده..... وجود از عموم خلائق هیچکس را..... در کوچه و خانه حق..."

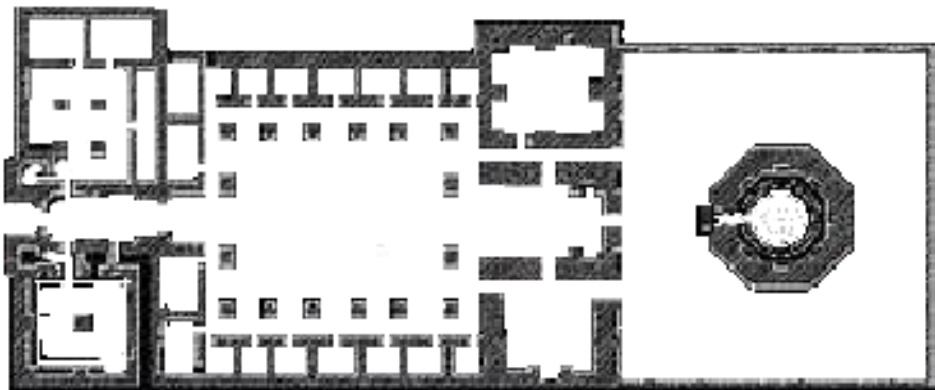
در طرف چپ محراب، باقیمانده کتیبه، متن زیر را دارد:

"..... تعیط الله و..... مزین و مجزی گردانید و در لعنت و سخط ابدی سبحانه و تعالی و ملائکه و انبیاء مرسل و ماسمه فانما اسمه علی المدید..... و ان الله سمیع العلیم العلی و ان الله لایضیع اجرالمحسنین ثلاث و ثلاثین و سبعمائنه الهلالیه فی لیله العید" (ثبوتی، ۱۳۷۷: ۴۴-۴۵).

عده‌ای از محققان و باستان‌شناسان بنای خانقاه را مقدم بر مقبره‌ی سلطان چلبی می‌دانند و بعضی از آنان، تاریخ احداث مقبره را مقدم بر خانقاه اعلام نموده‌اند. با احتمال این که مقبره قبل از خانقاه ساخته شده و این محل از نظر تبرک برای بنای خانقاه در نظر گرفته شده باشد تاریخ بنای مقبره را به احتمال می‌توان در حدود سال ۷۳۰ هـ دانست (ویلبر، ۱۳۶۵: ۱۸۵-۱۸۶).



پلان معماری این مجموعه با الهام از عقاید و مراتب صوفیه طراحی و هر یک از فضاها با عملکردی خاص، اجرا شده است. واحد نخستین در قسمت ورودی به مرتبه‌ی فقرا اختصاص داشته، طالبان جنت، مرتبه‌ی بعدی این فرقه، در زوایای قسمت ورودی جای گرفته‌اند. حجرات انفرادی صحن مرکزی با دارا بودن درهای کوتاه، محل ریاضت مریدان را با توجه به مراتب آن‌ها تشکیل می‌داده است. صحن خانقاه، محل سماع جمعی بوده که سلطان در وسط و مریدان در گرداگرد آن حلقه می‌زده‌اند و به این ترتیب حلقه ذکر بر پا می‌گردیده است. احتمالاً واحدهای جنوبی خانقاه به عنوان کلاس‌های آموزشی و فضای واقع در طرفین ایوان جنوبی، محل حلقه‌ی ذکر زمستانی بوده است. طبقه دوم بنا در طرفین ایوان به شدت آسیب دیده و فروریخته و گرداگرد آن عنصری شبیه به جان‌پناه دیده می‌شود. حاصل این‌که قرینه‌سازی در کل مجموعه کاملاً رعایت شده است و مصالح اصلی بنا را لاشه‌ی سنگ‌ها و ساروج تشکیل داده و سقف حجرات و زوایا گنبدی شکل می‌باشد (نک: تصویر شماره ۲).



تصویر شماره ۲: پلان آرامگاه (سمت چپ) و خانقاه براق بابا (سمت راست) معروف به "مجموعه چلبی اوغلی" در سلطانیه

۸. عاقبت سلطانیه و مدارس آن

با توجه به قبول مذهب تشیع توسط اولجایتو، شمار قابل توجهی از علما و مشاهیر شیعه به سلطانیه مهاجرت نمودند و برای ترویج مذهب خویش به آموزش و تعلیم پرداختند. تلاش و حضور این افراد باعث توسعه و رونق مدارس سلطانیه در ابتدای سده‌ی هشتم هجری گردید. با مرگ اولجایتو در



سال ۷۱۶ هـ و با فشار امیران و وزیران اهل سنت، از جمله خواجه رشیدالدین فضل‌الله که قبلاً باعث قتل تعدادی از بزرگان شیعه از جمله سعدالدین ساوجی و تاج‌الدین آوجی گردیده بود، سایر علما و دانشمندان شیعی نیز پراکنده شدند و به مسکن قبلی خود بازگشتند و این ساختار از هم پاشید. بسیاری از افرادی که به سلطانیه کوچ داده شده بودند، آن‌جا را ترک کردند و به پایتخت جدید ابوسعید یعنی تبریز رفتند. ظاهراً پس از قتل خواجه رشیدالدین، شهر سلطانیه از رونق می‌افتد و فعالیت‌های اجتماعی و مذهبی در آن شهر نیز کم‌رنگ‌تر می‌شود، چرا که خبری از آن‌ها در منابع نیست (افضلی، ۱۳۹۸: ۱۹۱-۱۹۲).

پس از آن در حمله تیمور به سال ۷۸۶ هـ بسیاری از بناهای شهر نابود شدند. کلاویخو(۱۳۶۶: ۱۰۶-۱۰۷) سفیر کاستیل در دربار تیمور که در ۸۰۵ هـ از این شهر دیدن می‌کند چنین می‌نویسد: "روز پنج‌شنبه ۲۶ ژوئن حدود ظهر بالاخره به شهر بزرگ سلطانیه رسیدیم و میرانشاه منتظرمان بود... شهر سلطانیه در دشت قرار گرفته و بارویی ندارد. در وسط شهر قصر بزرگی است که از سنگ ساخته شده و دارای برج‌های فراوان است... سلطانیه شهری است بسیار پر جمعیت اما نه به بزرگی تبریز... به فاصله‌ای در خارج شهر، قصر بزرگی است با حجره‌های بسیار که زمان‌های گذشته توسط یک خان ساخته شده که در مقبره بسیار باشکوهی در همینجا دفن شده است".

با به حکومت رسیدن میرانشاه پسر تیمور، به دستور وی بسیاری از آثار و ابنیه‌ی سلطانیه خراب شد. وی در سال ۸۰۸ هـ زمانی که به تبریز و سلطانیه دست یافت چون دیوانگان همه‌ی خانه‌های این دو شهر را ویران کرد و فرمان داد که مسجدها و بسیاری از بناها را خراب کنند (خواندمیر، ۱۳۳۳: ۵۶۱/۳).



منابع

- ابن بی‌بی، حسین (۶۵۹۱). **الوامر العلائیه فی الامور العلائیه**. به کوشش عدنان صادق ارزی. آنکارا: نشر ارزی.
- ابن تغری بردی، یوسف بن تغری بردی (۳۶۹۱). **النجوم الزاهره فی ملوک مصر و القاهره**. مصر: دارالکتب.
- ابن عبری، غریغوریوس (۳۰۴۱). **تاریخ مختصر الدول**، به کوشش انطون صالحانی، بیروت: دار المشرق.
- ابن طولون، محمد (۱۰۴۱). **القلائد الجوهریه فی تاریخ الصالحیه**، تصحیح محمد احمد دهمان. دمشق: [بی‌نا].
- ابن وردی، زین‌الدین عمر (۹۸۳۱). **تاریخ ابن الوردی**. نجف: مطبعه‌ی الحیدریه.
- ابوالفداء، اسماعیل (۱۶۹۱). **تاریخ اَبی الفداء المسمی بالمختصر فی اخبار البشر**، منشورات محمد علی بیضون. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- افضلی، مهدی (۸۹۳۱). "مدارس سلطانیه در عصر اولجایتو (۳۰۷-۶۱۷ هـ)". در: محسن نامه ۲: مجموعه مقالات ایران‌شناسی (یادنامه زنده یاد دکتر محسن جعفری مذهب). به خواستاری پروین استخری، جمشید کیان فر. تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران: ۳۶۱-۵۹۱.
- افلاکی، احمد (۲۶۳۱). **مناقب العارفین**. به کوشش تحسین یازیچی. تهران: دنیای کتاب.
- آق‌بزرگ تهرانی، محمد محسن (۵۵۳۱)، **الذریعه الی تصانیف الشیعیه**، نجف: [بی‌نا: مطبعه الغری].
- اقبال آشتیانی، عباس (۴۶۳۱)، **تاریخ مغول: از حمله چنگیز تا تشکیل دولت تیموری**، تهران: امیرکبیر.
- آق‌سرای، محمود بن محمد (۲۶۳۱)، **تاریخ سلاجقه یا مسامره الاخبار و مسایره الاخبار**، تحقیق عثمان توران، تهران: اساطیر.
- آملی، محمد بن محمود (۵۷۳۱)، **نفائس الفنون فی عرائس العیون**. به کوشش ابوالحسن شعرانی، تهران: اسلامیة.
- بناکتی، داوود بن محمد (۸۴۳۱). **روضه اولی الالباب فی معرفه التواریخ و الانساب (تاریخ بناکتی)**. به کوشش جعفر شعار، تهران: انجمن آثار ملی.
- ثبوتی، هوشنگ (۷۷۳۱). **بناهای آرامگاهی استان زنجان**، زنجان: زنجان.
- حافظ ابرو، شهاب‌الدین عبدالله بن لطف‌الله (۵۳۱). **ذیل جامع التواریخ رشیدی**. مقدمه و تحشیه خان باباییانی. تهران: علمی.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین الحسینی (۳۳۳۱)، **تاریخ حبیب‌السیر (فی اخبار افراد بشر)**، زیر نظر دبیر سیاقی. تهران: پیام.
- دواداری، ابوبکر (۲۰۴۱). **کنز الدرر و جامع الغرر**، بتحقیق بیرندراتکه. قاهره: [بی‌نا].
- ذهبی، شمس‌الدین (۵۰۴۱). **ذیول العبر فی خبر من غیر**، به کوشش محمد السعید بن بسیونی زغلول. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- رضوان، همایون؛ کریمیان، حسن (۵۹۳۱). **سلطانیه: ظهور و سقوط یک پایتخت (مطالعه باستانشناسانه درباره ایجاد، توسعه و نابودی شهر سلطانیه)**. تهران: سازمان جهاد دانشگاهی تهران.
- رضوی، سید ابوالفضل؛ محمدزاده مریم (۰۹۳۱). "حیات فرهنگی عصر ایلخانی با تکیه بر مدارس".



- نیمسالنامه تاریخ نو.** شماره دوم (بهار و تابستان): ۰۱ - ۸۲.
- رئیس‌نیا، رحیم، (۱۶۳۱). **بدرالدین مزدکی دیگر**، تهران: آگاه.
 - زامباور، ادوارد فون (۲۰۴۱). **معجم الانساب و الاسرات الحاکمه فی التاریخ الإسلامی**. ترجمه‌ی زکی محمدحسن و حسن احمدحمود، بیروت.
 - سمرقندی، کمال‌الدین عبدالرزاق (۲۷۳۱). **مطلع سعیدین و مجمع بحرین**، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
 - شبیبی، کامل مصطفی (۲۸۹۱). **الصله بین التصوف و التشیع**، بیروت: دارالاندلس.
 - صفدی، خلیل (۲۰۴۱). **الوافی بالوفیات**، به کوشش ژاکلین سوبله و علی عماره، بیروت:
 - صفدی، صلاح‌الدین (۸۱۴۱). **اعیان العصر و اعوان النصر**، حقیقه علی ابوزید و غیره، دمشق: دارالفکر.
 - طباطبائی محمدحسین (۴۷۳۱). **ترجمه تفسیر المیزان**. مترجم محمدباقر موسوی همدانی. قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم دفتر انتشارات اسلامی.
 - العسقلانی، ابن حجر (۶۶۹۱). **الدرر الکامنه فی اعیان المائه الثامنه**، تصحیح محمد سید جادالحق، قاهره: دارالکتب الحدیثه.
 - العینی، بدرالدین محمود (۲۱۴۱). **عقدالجمان فی تاریخ اهل الزمان**، حقیقه و وضع حواشیه محمد محمد امین، قاهره.
 - کارگر پیشه، علی. (۱۳۸۸). "مسائلی چند پیرامون خانقاه چلبی اوغلو و ارتباط آن با مولویه". **عرفان اسلامی (ادیان و عرفان)**. دوره ۵، شماره ۰۲ (تابستان): ۱۸۲ - ۶۹۲.
 - کاشانی، عبدالله بن علی (۴۸۳۱). **تاریخ اولجایتو**، به کوشش مهین همبلی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
 - کاوندی، سحر؛ احمدوند، عباس؛ مومنی هزاوه، امیر (۹۸۳۱). "براق بابا صوفی ناشناخته". **ادیان و عرفان**. دوره ۴۲، شماره ۱، (بهار و تابستان): ۷۳ - ۸۳.
 - کلاویخو، گونسالس (۶۶۳۱). **سفرنامه کلاویخو**. ترجمه مسعودرجب‌نیا. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
 - لین پول، استنلی (۹۸۳۱). **طبقات سلاطین اسلام**، ترجمه‌ی عباس اقبال آشتیانی، تهران: دنیای کتاب.
 - متیکا، راثول (۸۶۳۱). "جنبش باباییان در آناطولی"، ترجمه‌ی عباس زارعی مهرورز، **کیهان فرهنگی**، س ۶ ش ۶ (شهریور): ۲۱ - ۳۱.
 - مساح، رضوان (۷۶۳۱). "براق بابا". در **دائرة المعارف بزرگ اسلامی**. تهران: مرکز دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی، جلد ۱۱: ۳۶ - ۲۳۶.
 - مستوفی، حمدالله (۴۶۳۱). **تاریخ گزیده**، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر.
 - مشکور، محمدجواد (۷۸۳۱). **فرهنگ فرق اسلامی**. مقدمه و توضیحات: کاظم مدیرشانه‌چی، ویراستار: محمدجواد حسینی‌زری. مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی.
 - مقریزی، احمد (۱۴۹۱)، **السلوک**، به کوشش محمد مصطفی‌زاده، قاهره: [بی‌نا].
 - میرخواند، محمد بن خاوندشاه (۵۸۳۱). **تاریخ روضه‌الصفاء فی سیره الانبیاء و الملوک و الخلفاء**. به تصحیح و تحشیه جمشید کیانفر. تهران: اساطیر.
 - همدانی، رشیدالدین فضل‌الله (۶۵۳۱). **وقفنامه ربع رشیدی**، به کوشش مجتبی مینوی و ایرج افشار با همکاری عبدالعلی کارنگ. تهران: انجمن آثار ملی.
 - همدانی، رشیدالدین فضل‌الله (۳۷۳۱). **جامع التواریخ**، به کوشش محمد روشن و مصطفی موسوی،



تهران:

- وصاف، (۸۳۳۱). **تاریخ**، به کوشش محمدمهدی اصفهانی، تهران:
- ویلبر، دونالد ن. (۵۶۳۱). **معماری اسلامی ایران در دوره ایلخانان**. ترجمه عبدالله فریار. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی،
- یعقوبی، مهدی؛ سامانی، سید محمود؛ منتظری مقدم، حامد (پاییز و زمستان ۳۹۳۱). "دارالسیاده: زمینه‌های شکل‌گیری، جایگاه و کارکرد آن در عصر ایلخانان مغول". **تاریخ اسلام در آئینه پژوهش**. سال یازدهم، شماره دوم، پیاپی ۷۳: ۳۱۱-۳۱۰.
- Encyclopaedia of Islam.three. (2007-2009). Leiden: E.J. Brill.
- Edited by Kate Fleet, Gudrun Krämer, Denis Matringe, John Nawas and Everett Rowson, *Encyclopædia of Islam*, 3rd Edition., available online, printed "Parts" appearing four times per year, Leiden: E. J. Brill, 2007-. ISSN 1873-9830
- Birge, J. K., (1965). *The Bektashi Order of Dervishes*, London: John Murray.
- Gölpınarlı, Abdülbâki. (1961). *Yunus Emre ve Tasavvuf*, İstanbul: Remzi Kitabevi,
- Encyclopaedia Iranica (1985), edited by Ehsan Yarshater, London: Routledge and Kegan Paul.
- *Inalcik*, Halil (2010) *The Ottoman Empire: The Classical Age 1300– 1600*. Translated by Norman Itzkowitz and Colin Imber): (Praeger History of Civilization Series): New York: Praeger Publishers,
- Kiel, Machiel. (2009). "Sari Saltuk" *TDV İslâm Ansiklopedisi*. Ankara: Türkiye Diyanet Vakfı: 36/147-150.
- Ocak, Ahmet Yaşar. (1992). "Barak Baba" *TDV İslâm Ansiklopedisi*. Ankara: Türkiye Diyanet Vakfı: 5/61-62.
- Ocak, Ahmet Yaşar. (1999). *Osmanlı İmparatorluğu'nda inarjinal sufilik: kalenderiler (MIV-MVII yuzyillar)*, Ankara: Turk Tarih Kurumu.
- Pakalin, M.Z., (1983). *Osmanlı tarihdeyimleri ve terimleri sözlüğü*. İstanbul, 1983.
- *Turan*, Osman (2010). "Selçuk Türkiyesi Din Tarihine Dair bir Kaynak". 60. Doğum Yılı Münasebetiyle Fuad Köprülü Armağanı (Doğumunun 120. Yılı Münasebetiyle Tıpkıbasım): 530-564.
- Wittek, P. (1952). "Yazijioghlu, 'Ali on the Christian turks of the Dobruja", *Bulletin of the school of oriental and African studies*. Vol. 14, No. 3 (October): pp. 639-668.

